

– و ابن بطوطه ج ص ،

– و الدرر الكامنة ابن حجر در «چوپان» ،

– و تاریخ ادبیات ایران از برون (بنقل دائرة المعارف اسلام ازو) ،

– و منجم باشی (ایضاً) ، و ابوالغازی (ایضاً) ، و جهان آراء ۴۱۴ .

این دو سه مأخذ اخیر گویا همه او را از قبیله سلدوس می‌شمرند بدون استثنا بدون سوق نسب ، ولی سوق نسب او را کما ذکر نادر صدر این وریقه نقلاً در جامع و دائرة المعارف اسلام بقلم آقای مینورسکی از همان مأخذ یافتیم لاغیر .

– انشاء الله و صاف هم درین فصل در خصوص چوپان بدقت مطالعه شود .

و برای اولاد امیر چوپان علاوه بر حمیب السیر و روضة الصفا رجوع شود بهورث<sup>(۱)</sup>

۳ : ۶۱۲ ببعده که بسیار کاملتر از دو کتاب مزبور است .

## چو و اش:

رجوع بوریقه بلغار . در فهرست هاراسوویتز «ادبیات شرقی» نمره ۵۸ ص ۲۹

کتابی (گویا قصه یا نثاری) بزبان چو و اش اعلان کرده است .

اینروزها (۲۲ ژوئیه ۱۹۳۴) در «تان» در ضمن احصائیة سکنه روسیه يك میلیون

و پانصد هزار چو و اش شمرده شده بود ، رجوع شود . بقطعة مذکوره در دفتر مخارج .

## چهار مقاله [بعضی خصائص] :

– غاک کر مه ص ۹۲ ؛

– کراکش - مکاری ، چاروادار ۹۴ ؛

– خزینه ۹۵ ، ۱۶۲ ؛

۱- مقصود کتاب سه جلدی History of the Mongols

تألیف H. Howorth طبع لندن در سالهای ۱۸۷۶-۱۸۸۸ است . (۱.۱).

یادداشت‌های قزوینی ، ج ۴ - ۷

- ملطفه ۱۰۶ ؛

- زعر = بدخلق ۱۰۹ ؛

- اطلس ، نسیج ، اکسون ، ممزج ، مقراضی ، معدنی ، ملکی ، انواع پارچه‌ها  
و جامه‌ها ۱۱۰ ؛

- ایزار ۱۱۱ (ازاره ، هزاره) ؛

- خانه‌وار = مقدار يك خانه ۱۱۱ ؛

- مطرد = علم و رایت ۱۶۶ ؛

- جامگی واجرا ۱۶۹ ؛

- مهر = کیسهٔ مختوم محتوی برهمنی از زر و سیم ۱۷۰ ؛

- برات ۱۷۰ ؛

- خبی و ضمیر ۲۰۶ ؛

- کدخدای و هیلاج ۲۰۷ ؛

- یاره = ایارج ۲۵۱ ؛

- معقد = غلیظ ۲۵۸ ؛

- کوامنخ ، جمع کامنخ معرب کامه ۲۵۸ ؛

- رواصیر ۲۵۸ (نوعی از آش = سوپ) ؛

- انبجیات = مربیات ۲۸۹ ؛

- سحنه = چهره ۲۸۹ ؛

- امیرداد و میرداد ۶۰-۶۱ (مکرر) ؛

\*\*\*

- «شوشهٔ زر کشیده ... آنرا اکنون در ایران گلابتون گویند» در يك قاموس

ترکی بفرانسه تألیف بیانکی (ظ) که در تصرف مسیو بلوشه است در تحت قلابدان

[قلابدان] گوید (ظ) که قلابدان رشته‌های طلا و نقره است و بنابراین بقول مسیوهوار

( بنقل بلوشه از او ) کلابتون محرف قلابدان است و اکنون نیز جامه که رشته های فلزی طلا یا نقره یا شبیه آن بر روی آن دوخته باشند جامه قلابدوزی، و این عمل را نیز قلابدوزی گویند .

ولی در قاموس هندوستانی بانگلیسی تألیف جان شکپیر در باب کاف مسطور است :

Kalābattān s.m. کلابتون II. و حرف II در اول عبارت علامت

این است که این کلمه (بزعم مصنف) هندوستانی است، والله اعلم بحقیقة الحال<sup>(۱)</sup>.

## چه :

تعلیلیه، یعنی آنکه بمعنی «زیرا که» است که غالباً در عبارات متأخرین فوق العاده بسیار استعمال میشود. در غالب موارد در تفسیر ابوالفتوح بجای این نوع «چه» «چو» نوشته که نمیدانم سهو نساخ است همه جا (و این غریب است، یعنی سهو باین مطردی) یا آنکه فی الحقیقة شاید در قدیم بجای چه تعلیلیه امروزی «چو» میگفته اند و «چه» امروزی غلط مشهور باشد. باید از امروز بعد مراقبت شدیدشود، آیا این چه تعلیلیه در کلام فصحا و قدما یا متوسطین مثل فردوسی و ناصر خسرو و نظامی و سعدی و حافظ و عطار و خواجه نصیر و گزیده و شمس قیس و عروضی و غیرهم و غیرهم آیا هیچ استعمال شده است؟ و امثله آن بعدی که مزیل هر گونه شك و ارتیانی باشد در ورایات جمع شود، ان شاء الله تعالی .

رجوع > شود - نیز بملاحظه ما بر تفسیر ابوالفتوح ۴ : ۳۰۱ .

## || چه در ذوی العقول :

«این امانت چیست و تو چه بودی» (قابوس نامه، طبع سعید نفیسی ۷۶) .

۱- این قسمت که در ظاهر و ریه مر بوط به «چهارمقاله» نوشته شده بود عیناً نقل

شد و در ذیل «شوشه زر» باین صفحه رجوع داده خواهد شد . (۱.۱)

## چیچکتو:

همان طالقان قدما یا خیلی نزدیک بدان است (لسترنج ۴۲۳-۴۲۴ ح).

## چیریکوف:

کلنل روسی که در سال ۱۸۴۸-۱۸۵۲ کمیسر (= رئیس کمیسیون) حدود ایران و عثمانی بوده است و در شروع جنگ قرم بروسیه برگشت و قریب چهار سال در حدود مذکور بود و همراه او مسیو غمازف نایب او و سه نفر نقشه بردار بودند که نقشه ایران مغربی اصلش از روی نقشه‌های آنها کشیده شده است. و از طرف انگلیس در آن کمیسیون کلنل ویلیامز که در محاصره قارص خیلی معروف شد و باین مناسبت اسم او را ویلیام دو قارص گذاردند بوده است.

ولی بد بختانه تمامی نوشته‌جات کمیسیون انگلیس لدی الورد بلندن در رودخانه تایمس غرق شده است، لهذا نوشته‌جات کلنل چیریکوف یگانه سندی از آن کمیسیون است. از طرف دولت عثمانی نماینده و مهندس درویش پاشا بوده است و او کتابی در این خصوص نوشته است که آنرا بطور خصوصی در اسلامبول دولت چاپ کرد که بعد بدست سفارت‌های روس و انگلیس افتاد که تمامی مقاصد او از آن کتاب بدست آمد، چنانکه در همه جا مینویسد خط حالیه اینطور است و بعد مینویسد خط قدیم فلان طور بوده است که ما باید آنجاها را تصرف کنیم و از طرف دولت ایران میرزا جعفر خان نامی بوده است که او هم بدولت خود راپورتی پیشنهاد کرده است<sup>(۱)</sup> بعد از وفات کلنل چیریکوف مسیو غمازف یادداشتهای او را جمع و نشر کرده است و در آخر آن ترجمه از اصل راپورت میرزا جعفر خان را چاپ کرده است. و علاوه بر آن غمازف کتابی از تالیف خورشید افندی را بروسی ترجمه و چاپ کرده است، و خورشید افندی نایب (منشی) درویش پاشا بوده است و کتاب بسیار عالی در باب حدود ایران و عثمانی تالیف نموده است و در اسلامبول چاپ معمولی علنی شده است و چاپ این دو کتاب بتوسط غمازف در حدود سال ۱۸۷۵ در پترزبورغ بوده است.

۱- مقصود میرزا جعفر خان مشیرالدوله (متوفی در ۱۲۷۹ ق) است. (ا.ا).

چیریکوف گویا در ۱۸۶۰ وفات نموده است. ( آقای مینورسکی حضوراً 16.4.33 )

### چیز :

یکی از معانی معروف آن ( که اکنون مهجور است ) به معنی مال و اموال و اشیاء گرانبها بوده است. صرح به فولرس در فرهنگ خود و این بیت فردوسی را شاهد آورده است :

[ چه گفت آن خردمند پاکیزه مغز ] کجا داستان زد ز گفتار نغز ]

که شیرین تر از جان د فرزند و چیز همسانا که چیزی نباشد بنیز

( چاپ مهل ۱ : ۸۳ ، ۱۲۰ )

و نگارنده نیز چند شاهد از فردوسی جمع کرده است :

همه خواسته بر شتر بار کرد دل پاک سوی جهاندار کرد

فرستاد نزدیک فرزند چیز زبانی پر از آفرین داشت نیز

( دفتر ادب نمره )

و نیز گوید در حکایت بهرام چوبینه ( چاپ بمبئی ج ۴ ص ۵۸ ) :

همه گنجها در درز آوازه ( نام قلعه ایست ) بود کجا در جهان نام او تازه بود

ز چیز سیه اوش نخستین کمر بهر م-ه-ه-ه در نشاندگی-ه-ر

و نیز گوید ( ص ۵۷ ) :

یکی تخت سیمین فرستاد نیز چو نعلین زرین زهر گونه چیز

هم ایرانیان را فرستاد چیز نبشته بهر شهر منشور نیز

شاهد در موضع دوم است که اصرح است از موضع اول، اگر چه در موضع اول هم قطعاً « چیز » بمعنی اشیاء گرانبهاست بلاشک.

## چینستان :

بسیار بسیار مکرر در حدود العالم ، و خیلی قدیمتر از حدود العالم در شعری از  
 عبدالرحمن باهلی ( که باید تاریخ تقریبی یا تحقیقی عصرش معلوم شود ) مذکور است :  
 و ان لنا قبرین قبر بلنجبر      وقبر بصین استان یالك من قبر  
 ( ابن الفقیه ۲۸۷ )

حرف «ح»

۳۴۶۷





## ح

### حانیت A (۴) (۱):

CB حانیت ، HD : جانیت ، «ز» ندارد .

نسخ جامع التواریخ<sup>a</sup> f. 18 ، s . p . 209 ، حانیت؛<sup>b</sup> s.p. 113, f. 135 : حانیت؛

طبع بلوشه : حانیت .

در جغرافی و یوین دوسن مارتین در تحت Svanes ( « سونیان » جهانگشای :

« سونیان و ابخاز و حانیت » گوید در وصف ایشان :

Peuple de Caucase central, établi dans le bassin supérieur de  
l'Ingour et de la Cezkhlénis - Cykhali, affl. dr. du Rion, etc.

حجّة = document :

یعنی بعین ابن معنی که فعلاً امروزه در ایران بهمان معنی استعمال میشود و من خیال  
میکردم عامی است ، فهرست دارالکتب ج ۵ یا ۶ ص (پشتش یادداشت کرده‌ام) .  
- دارالسلام نوری ۲ : ۳۸۵ .

### حدیث ان اللّٰه یبعث

لهذه الامة على رأس كل مائة سنة من یجدد لها دینها :

- الجامع الصغیر ج ۱ ص ۴ متن و حاشیه و ص ۳۸۲ متن و حاشیه ،

- و روضات الجنات ص ۵۵۱ در ترجمه کلینی و ص ۷۳۱ در ترجمه فخر رازی و

ص ۱۲۳ در ترجمه آقا محمد باقر بهبهانی که او را ، کلینی را ، از مروجین رأس مائة

---

۱- نگاه کنید به جانیت در جلد دوم یادداشتهای قزوینی (۱.۱).

ثانی عشر و ثالث عشر می‌شورد .

- رجوع نشود به مکتوب آقای مینورسکی و آمده در 39 . 2 . 23 که می‌گوید  
جلال‌دوانی [در چه کتابی؟ نگفته‌اند] در حق اوزن حسن «مبعوث المائة التاسعة» اطلاق  
کرده است .

## حذف تاء تأنیث:

38 . 10 . 24، ( به مناسبت نوشتن جوینی قصر مسنی بجای قصر مسنأة )

در طی عبارات فارسی از آخر کلمات عربی مختومه بالف مقصورة قبل از تاء  
تأنیث در فارسی کثیراً مستعمل است :

- مثل «مفاجا» در مفاجاة (قصیده حبسیه خاقانی ۲۱ و غیث‌اللغات) ،

- مجارا در مجاراة (ایضاً ۳۹) ،

- و مبارا در مباراة (گرم خلع و مبارا می‌رود بدین ذکر بخارا می‌رود ،

مثنوی ص ) ،

- و مدارا = مداراة (حافظ : با دوستان مروت با دشمنان مدارا ، و نیز در

غیث‌اللغات) ،

- محابا = محاباة (بی محابا بزدندش ، گلستان) ،

- مفاصا ، که ظاهراً مقلوب مضافا است ، در تعمیر مفاصای حساب یعنی تصفیه

حساب و تفریق حساب که در جامع‌التواریخ نیز استعمال شده است .

- مبالا = مبالاة (غیث‌اللغات) ،

- محاکا = محاکاة ( ) ،

- مواسا = مواساة ( ) ،

- مجازا - مجازاة ( ) ،

- مداوا = مداواة ( ) ، و نیز بسیار مشهور) ،

- معادا = معاداة ( ) ،

- و همین قصر مسنی = قصر مسنّاة (مقدمه جهانگشا ص ۷۳ جلد اول)  
نقلاً از «تسلية الاخوان» .

## حذف جار و مجرور :

در طی عبارات فارسی در امثال :

- مشترك = (ظ) مشترك فيه ،

- مرغوب = (ظ) مرغوب فيه ،

- مشکوک = (ظ) مشکوک فيه ،

- معتمد (در امثال القاب معتمد الدوله وغيره) = (ظ) معتمد عليه .

## حروف الاطلاق :

نبنی مفید راجع بدان استطراداً در شرح رضی صرف در اواخر باب وقف (چاپ  
ایران ص ۷۳<sup>b</sup>) ،

- و اشاره اجمالی بدان در شرح رضی نحو در اوایل کتاب در فصل راجع به تنوین  
(تنوین ترنم) .

و اشاره اجمالی نیز بدان در معنی در باب الف مفرده و واو مفرده و یاء مفرده  
(هر دو سه در اواخر باب اول) .

فائدة مهمة: قلما نجد في الشعر القديم [في القوافي] نحو الشجرتي بالتاء وبعدها الصّاة  
بل لا يجيء الا بالهاء الساكنة وانما اكثر ذلك في اشعار المولدين\* (شرح رضی صرف ص ۷۳<sup>b</sup>) .

## حساب جمل :

(4 . 8 . 39)

- بستان السیاحه ۴۹ (مختصر و مفید، ولی گویا مختصر از سی فصل یا بیست باب است) .

- و سی فصل، بسیار بسیار شافی کافی مفید با جدولی حاوی طرز نوشتن این حروف (با ده هزار هزار هزار) ص ۲-۳.

- و شرح بیست باب ص ۹-۱۳ (بسیار مشروح و مفصل و شافی و کافی و بسیار مفصل تر از سی فصل، ولی معذک که جدول سی فصل را که بسیار دلکش است این ندارد و نیز اشاره سی فصل بترتیب «ابجد» و «ایقغ» [که امروز هر چه فکر می‌کردم این ترتیب را کجا دیده‌ام یادم نمی‌آید و حالا معلوم میشود که لابد اینجا یا در یکی از منقولات از اینجا دیده بوده‌ام] حروف را در شرح بیست باب ندارد، چون جدول مذکور را ندارد و این ترتیب ایقغ نتیجه جدول مذکور است)؛

- شرح نصاب ص ؛

- رجوع شود نیز بدائرة المعارف اسلام ج ۱ ص ۷۰ در تحت عنوان «ابجد» بقام وایل آلمانی (ظ) که بر بدک نیست مقاله مذکور؛

- رجوع نیز بغیات اللغات در «بینات» که چیزی بسیار مختصر از بینات در بر دارد که تاکنون در جای معتمد علمی در این باب چیزی ندیده‌ام؛

- رجوع نیز بکتاب الفهرست ص ۴-۵ که قدری اشاره باصل کلمات ابجد هوز الخ میکند بدون تعرض بمعادل عددی آنها. ولی در ص ۱۰ صریحاً گوید که کندی گفته است که القام (۲۰۱) = نفاع (۲۰۱) = ۲۰۱. در ص ۵ اشاره بترتیب الفبته نیز کرده است؛

- رجوع نیز بکتاب التنبيه على حدوث التصحيف حمزة اصفهانی ص ۱۴ - ۱۵ از نسخه خطی ملکی خودم یعنی کاتب این سطور محمد بن عبدالوهاب قزوینی که تحقیق خوبی در اصل این کلمات دارد، گرچه از اعداد آنها صحبتی مفصل نمی‌کند و فقط می‌گوید «متداوله فی الاعداد النجومية».

- رجوع شود نیز بادب الكتاب صولی ص ۲۹-۳۱ که چیزی از همین قبیل حمزه دارد، بدون اشاره بارزش عددی این حروف؛

- رجوع شود نیز بتاج العروس در ب ج د که شرح مفصلی در خصوص این کلمات ( بدون اشاره بارزش عددی آنها ) بدست میدهد با ذکر مآخذ کثیره دیگر از جمله الف باء ابوالحجاج بلوی و مبرد و سیرافی و سیبویه و رضی و سیوطی در مزهر ( رجوع شود انشاء الله بآنها ) از این مآخذ که من دارم، یعنی رضی و مزهر و بلوی ؛

|| رجوع شود به صبح الاعشی (۴) ؛

- نهاية الارب (۴) ؛

- منقولات از تفهیم در مسائل پاریسیه (ظ) ؛

- آثار الباقیه (۴) ؛

|| ذکر ابجد ، هوز ، کامن ، سعفس ، قرشت در اشعاری از مطیع بن ایاس معاصر منصور و مهدی و متوفی در سنه ۱۶۹ سه ماه از خلافت هادی گذشته (س ۱۱۰) (اغانی ۱۲ : ۱۰۳ - ۱۰۴) .

## حسابی :

مرحوم میر محمد حسین خان حسابی اقلای بنحو قدر متیقن تا ۲۲ فوریه ۱۹۲۷ (۱۳۴۵ ظ) در حیات بوده اند ، چه نمره ۱۲ سال چهارم از مجله کتب ایران شهر ص ۷۶۷ حاوی عکسی است از ایشان بمناسبت تبرع ایشان بمبلغ ۱۵ لیره برای مخارج طبع «رسالة» ابن المقفع آقای اقبال و هیچ اسمی از مرحوم شدن در آن تاریخ در آن مجله نیست و اگر چه محال نیست که در همان روزها مرحوم شده بوده و هنوز وقت طبع عکس ایشان خبر بایران شهر نرسیده بوده ، ولی علی ای حال این عکس ایشان در این نمره میرساند که بنحو قطع تا یکی دو ماه اقلای قبل از ۲۲ فوریه ۱۹۲۷ در حیات بوده اند .

|| پس از پیدا کردن و رجوع برسالة شرح حال عبدالله بن المقفع چاپ برلین مورخه ۱۳۰۶ [هجری شمسی و ۱۹۲۷ م] دیدم علاوه بر عکس مرحوم حسابی که در ص ۳ آن رساله چاپ شده است در ص ۴ شرح حال مختصری هم از آن مرحوم دارد و نصح :

« آقای میر محمد حسین خان حسابی پسر مرحوم میرزا علی اصغر خان نصره المملک نو [اد] : مرحوم میرزا محمد حسین وزیر خزانہ در ۱۳۰۶ [هجری قمری] در طهران متولد شده ، جد مشارالیه که میرزا محمد حسین خزانہ باشد اصلاً از قریه آوہ واقعہ در ساوہ < است > و شخصاً در قصبه تفرش متولد شده است . آقای میر محمد حسین خان حسابی پس از تحصیل مقدمات در مدارس ابتدائی بعداً [ کذا ] وارد مدرسہ علوم سیاسی طهران شده و از آنجا دیپلوم فراغت تحصیل بدست آورده و در کلاس شاگرد اول بوده است . پس از اخذ دیپلوم وارد خدمت وزارت خارجه شده و پس از سه سال و نیم خدمت با حفظ کاریر وارد خدمت وزارت مالیه شده و الی حال در خدمت وزارت مالیه ایران باقی و امروزه بسمت محاسبات وزارت پست و تلگراف و نمایندگی وزارت مالیه در وزارت پست و تلگراف برقرار است . سابقاً در زمان کابینه آقای سید ضیاء الدین طباطبائی بسمت کفالت خزانہ داری کل ایران برقرار شده است . » انتهى (رساله شرح حال ابن المقفع ص ۴) .

### حسین میرزا [سلطان - ، ابوالغازی] :

ابن سلطان منصور (میرزا) بن غیاث الدین بایقرا میرزا بن عمر شیخ بن امیر تیمور گورکان (سلطنت ۸۷۳-۹۱۱) .

- رجوع بمقدمه جهانگشای ۱: فز [که مالک نسخه «آ» از نسخ جهانگشای بوده است و خط او بر پشت آن نسخه هست] ؛

- و بجدول مقابل ص ۲۶۸ از این پول ؛

- و بتاریخ راقم <sup>b</sup> ۹۴ - <sup>b</sup> ۹۶ ؛

- و بحیب السیر ۳: ۳: ۲۰۱ ، ۲۱۵ ، ۲۲۵ . در پشت حبیب السیر در فهرست

فصول و در هامش ۳: ۳: ۲۰۱ سنه جلوس او را در سنه ۸۶۲ نوشته ام و این مسامحه است ،

چه این جلوس او در استرآباد بوده است که هنوز مستقل نبود ، و تاریخ جلوس حقیقی او

همان سنه ۸۷۳ است ، رجوع بهامش حبيب السیر ۳: ۳: ۲۰۱) :

- و جهان آرا ۳: ۴۳۴-۴۳۶ :

- و بهامش ریو ۱: ۱۸۳ :

- و باوخر مطلع السعدین :

- و بروضة الصفا (ظ) در سنوات ۸۶۱ یا ۸۶۲ و ۸۷۰ بیعد

## حضرت خلد الله ملكه :

- شیراز نامه خاص ۸۷۰ .

- گویا در مواهب الهی نیز نظایر این فقره را دارد و گویا در پشتش یادداشت کرده ام.

## حکایت :

حکایت آنکسی که روز ولادت خودش بزعم خودش پادشاه میآمده و درست بخاطر داشته که مادرش روز ولادت او روی او جفته ، یعنی ظرف بزرگ چوبی (ظ) مانند «لاوک» و نحوه ، و از گون نهاده بوده . که بسیار مشهور است در ایران و باشخاص مختلف نسبت میدهند و اغلب بنحو مزاح و شوخی و طنز یعنی در مورد کسی که از داشتن چیزهای بسیار بعید المهد از صغر سن خود لاف میزند این حکایت را بعنوان استهزا و سخریه ذکر کنند . در اخبار اصبهان ابونعیم ج ۱ ص ۲۲۵ با یاس بن معاویه [مشهور] نسبت داده است .

|| حکایت بسیار خوشمزه ابونواس و حضرت رضاع ، و اشعار ابونواس که حضرت رضا قبل از آنکه او بخواند میدانست و در نوشته حاضر و آماده داشت ؛ (نظیر حکایت معزی و پسرش و غلامش با انوری تدرجه) (نفایس الفنون ۱: ۱۸۹) .

|| حکایت سوختن نامه های سعایت کنندگان امر را که همین روزها در حق کسی خواندم الآن در ابن خلکان ۲: ۲۴۶ در شرح حال ملکشاه می بینم نسبت بنظام الملک

میدهد اگر آنکس دیگر پیدا شد اینجا و در هامش ابن ممالکان قیدشود، ان شاء الله.

حکایت کاتبی که از زبان یحیی بن خالد برمکی نامه مزور بعامل ارمینیه نوشت  
(التبر المسبوك ۱۰۰).

حکایت خسرو پرویز و شیرین و صیاد و ملامت شیرین پرویز را بر انعام <دادن>  
فوق العاده بصیاد الخ (ایضاً ۱۳۲).

حکایت باوهر و یوداسف (یا بوداسف) : علاوه بر کتاب اکمال الدین للمشیخ  
الصدوق در ج ۱۷ بحار الانوار مرحوم مجلسی ص ۲۲۰ - ۲۴۴ ، نقلاً از همان اکمال  
(یا کمال) الدین صدوق، مسطور است .

رجوع به «مسائل پاریسیه» ۲ : ۴۰۶ .

حکایت دزد و قاضی را دیدم بعنوان «النص والقاضی» در المنار سال دهم نمره دوم  
ص ۱۴۱ - ۱۴۴ <که> از «طبقات الشافعية الكبرى» که گویا همان از آن سبکی باید  
باشد نقل کرده است بدون تعیین مجلد و صفحه .

حالا باید گشت <که> آیا فی الواقع در همان کتاب هست، و اگر هست در چه  
جلدی و صفحاتی است ؟

حکایت مرغ که در دام صیاد افتاد و او را سپید داد و بحیله خود را از او رها  
کرد (مثنوی دفتر چهارم ۳۸۳) .

این حکایت را امروز 6.10.38 آقای صورتگر<sup>(۱)</sup> از لندن از من خواستند که کجاست،  
چون این حکایت را در اشعار قرن پانزدهم شعرای انگلیس دیده‌اند<sup>(۲)</sup> و گمان میکنند  
(بحق) که این قصه شرقی است، چه این قصه را جایی خوانده بوده‌اند ولی حالا یادشان  
رفته است .

من از دیشب تا امروز صبحی تمام فهرست کلیله و دمنه را (از روی شون<sup>(۳)</sup>) و تمام

۱- مقصود آقای دکتر لطفعلی صورتگر است. (۱.۱.۱) ۲- اصل : دیده‌ام (۱.۱.۱)

۳- مقصود دوره کتاب تألیف Chauvin طبع پاریس (۱۸۹۷ م) است . (۱.۱.۱)



فهرست مرزبان نامه را و بعضی کتب دیگر را از قبیل زینة المجالس مستعجلاً و فهرست الف لیلة و لیلة چاپ بولاق و فهرست مخزن الاسرار و سایر مثنویات نظامی ( ولی همه را مستعجلاً ) گشتم و نیافتم ، تا امروز در فهرست مندرجات مثنوی چاپ علاء الدوله که احتمال بسیار قوی میدادم که در آن کتاب دیده‌ام گشتم والحمد لله فوری پیدا شد ، فحمداً له ثم حمداً له .

- ایضاً در اکمال‌الدین و اتمام‌النعمه شیخ صدوق متوفی در سنه ۳۸۱ در حکایت یوداسف ( یا بوداسف ) و بلوهر ص ۳۳۹ ( این فقره را از پرتو کتاب شون آتی الذکر یافتیم ) .  
- و نیز در « معرفۃ‌الکتاب عربی مطبوع در اروپا » ج ۳ ص ۱۰۳-۱۰۴ در ضمن شرح حکایات قصه معروف بلوهر و یوداسف ( Barlaam ) .

- نیز بطور اشاره مختصر بدان در ج ۶ در ضمن تشریح حکایات الف لیلة و لیلة ص ۱۱۰-۱۱۱ ( ولی در طبع بولاق ظاهراً ندارد ، بل فقط در طبع بیروت دارد که من این چاپ را ندارم ) .

- اصل خود قصه اصلی بلوهر و یوداسف که این قصه مرغ و صیاد یکی از حکایات فرعی و استطرادی آنست در همان کتاب مطبوعات عربیه شون مزبور ج ۳ ص ۸۳-۱۱۲ مفصلاً مذکور است .

- و با همه ماخذی که شون از قصه مرغ و صیاد در ج ۳ ص ۱۰۳-۱۰۴ و ج ۶ ص ۱۱۰-۱۱۱ که مذکور نا بدست میدهد از ذکر او در مثنوی بی‌خبر بوده است .

- و از جمله ماخذی که حکایت مرغ و صیاد در آن ذکر شده بنقل شون مزبور یکی حیوة‌الحيوان دمیری ( در عنوان قبره ج ۲ ص ۲۸۹ از نسخه من ) و دیگر اذکیاء ابن‌الجوزی ( ص ۱۵۶ از نسخه من ) بعنوان قبره یعنی مرغ را قبره فرض کرده و نوادر قلبوبی و اعلام‌الناس اتلیدی و بعضی نسخ و طبعات الف لیلة و لیلة ( از جمله طبع بیروت ) است .

- برای قصه بلوهر و یوداسف علاوه بر مواضع مذکور در شرح رجوع شود نیز  
بفهرست کتابخانه بریتیش میوزیوم از الس ج ۱ ص ۴۰۷ .

- و دائرة المعارف اسلام ج ۱ ص ۶۸۰ در عنوان Barlaam et Josaphat و

نیز بقوامیس اروپائی در تحت همین عنوان Barlaam et Josaphat.

حکایت یهودی و قرص صد مثقال طلا در مقابل صد مثقال گوشت بدن مقروض،  
که موضوع یکی از تئاترهای شکسپیر است در «تاجر ونیز»، یک نسخه بدلی از آن  
در زهر الربیع سید نعمة الله جزایری (ص ۳۰۷-۳۰۹) از ترجمه فارسی آن که در  
سنه ۱۳۰۰ در بمبئی بطبع رسیده دیده میشود .

تاریخ تالیف اصل عربی زهر الربیع بتصریح مؤلف در آخر کتاب (ص ۴۲۱ از ترجمه)  
در روز پنجشنبه ... شهر صفر ۱۱۰۹ است و تاریخ ترجمه سنه ۱۲۶۰ است ولی این حکایت  
در اصل عربی آن هست و من خودم در اصل عربی آن بچشم خود دیده‌ام و مکرر  
خوانده‌ام و انگهی مترجم ابداً تصرفی در اصل کتاب نکرده است، الا بسیار بسیار ندره  
که یکی دو کلمه یا یکی دو سطر زیاد کرده ولی همیشه با قید «مترجم گوید»، باری  
تاریخ اتمام اصل عربی در سنه ۱۱۰۹ هـ = ۱۶۹۷/۸ م است و تاریخ وفات شکسپیر در  
سنه ۱۶۱۶ است [و تولد او در ۱۵۶۴]، پس تاریخ تالیف زهر الربیع ۸۱ سال بعد از  
وفات شکسپیر است . پس عقلاً و عادةً ممتنع نیست که به زهر الربیع بواسطه یا وسایطی  
از شکسپیر رسیده باشد . حالا باید دید قدیمتر از زهر الربیع در جائی این «لایت موتیو»  
شکسپیر یعنی حکایت یهودی و صد مثقال طلا در مقابل صد مثقال گوشت دیده شده است ؟  
- رجوع شود حتماً و حتماً بص ۲۳۶ از دفتر خشتی یادداشتها ج ۵ .

## حلیة الاولیاء :

(37 . 5 . 4) همین روزها قبل از ورود حلیة الاولیاء از مصر جائی خواندم که

اربعة کتب یا خمسة کتب اشتهر اسماءها بخلاف ما فیها (او کما قال) احدها حلیة الاولیاء  
لابی نعیم و فیها اکل شیء و قال بعضهم لا یدخل الشیطان بیتا فیہ حلیة الاولیاء (تاریخ بغداد

للخطیب) بعدها هر چه گشتم در طراز المجالس و لسان المیزان در شرح حال ابو نعیم و در طبقات الصوفیة و معاهد التنصیص و جزانة الادب و طبقات الحفاظ ذهبی ۳: ۲۷۵، وروضات الجنات و طبقات سبکی و ابن خلکان و آثار البلاد در «اصفهان» و معجم البلدان كذلك همه در شرح حال ابو نعیم احمد بن عبدالله این مطلب را نیافتم، اگر وقتی پیدا شد اینجا الحاق شود.

دو سه روز است جمیع مظان این فقره را گشتم پیدا نشد که نشد باید بکلی صرف نظر کرد تا وقتی که بعدها شاید صدقه پیدا شود. حتماً و حتماً باید صرف نظر کرد. (م. ق. ۰)

|| (7. 5. 37) بعدها و پس از یأس کامل و تفتیش سه چهار روزه در جمیع مظان محتمله و خیبیت مسعی يك مرتبه صبحی در رختخواب مثل برق بمن الهام شد که شاید در ضوء الالامع سخاوی باشد در ترجمه حال ابن خلدون که همین روزهای اخیر خوانده بودم. فوراً رجوع شد بکتاب مزبور و لله الحمد و العنة دیدم که بلی همانجا بود است که دیده بودم و هذا نص عبارتہ (ج ۴ ص ۱۴۸ - ۱۴۹):

«وترجمه [ای ابن خلدون] احد من اخذ عنه بقوله «... واه من المؤلفات... التاريخ العظيم المترجم بالعبر في تاريخ الملوك والامم والبربر حوت مقدمته جميع العلوم... و لعمري ان هو الا من المصنفات التي سارت ألقابها بخلاف مضمونها كالآغاني للاصبهاني سماه الآغاني وفيه من كل شي والتاريخ للخطيب سماه تاريخ بغداد وهو تاريخ العالم و حلية الاولياء لابي نعیم سماه حلية الاولياء وفيه أشياء جملة كثيرة و كان الامام ابو عثمان الصابوني يقول كل بيت فيه الحلية لا يدخله الشيطان.» (الضوء الالامع ۴: ۱۴۹)

**حمزه بن يوسف السهمي الجرجاني :**

معاصر قشیری بوده است و قشیری مکرراً از او بلاواسطه بلفظ «سمعت حمزة بن يوسف

السهمی الجرجانی» یا نحو ذلك نقل میکند از جمله، در ص ۷۴ و ۱۷۴ (سه مرتبه) و ۱۷۵.

رجوع نیز بوریقات «سهمی» و «تاریخ جرجان»<sup>(۱)</sup>.

---

۱- نگاه کنید به جلد دوم یادداشتهای فروینی ذیل «تاریخ جرجان» (۱.۱).

حرف «خ»



## خ

### خاتم طین :

و جبة خز و خاتم حديد و باب ساج و قوم عرب، علی الوصفية جايز است (شرح  
رضی ۱۳۱). پس بنابراین الامراء المغل در سلوک مقریزی ۱ : ۸۹۴ و البرج الخشب در  
نجوم الزاهرة ۶ : ۳۷۱<sup>(۱)</sup> که من گمان می‌کردم شاید جایز نباشد درست درست و  
جایز جایز است و ابداً غلط نیست؛ و نه فقط صحیح است و غلط نیست و صف باین گونه جوامد،  
بلکه این جوامد گاه فاعلی را هم رفع می‌دهند؛ مثل مررت برجل فضة حلیة سیفه و بدار  
ساج بابها و بصحيفة طین خاتمها بتأویل معمول بابها من ساج و معمولة حلیة سیفه من  
فضة و صحيفة معمول من طین خاتمها و نحو ذلك من الامثلة و تأکید مرفوع می‌آورند  
برای صفت جامد غیر مرفوع که لابد تأکید ضمیر مستتر در آن جامد است؛ بتأویل بمشتق  
مثل مررت بقاع عرفج کله و مررت بقوم عرب اجمعون ای کائن من عرفج کله و کائین  
عرباً اجمعون (شرح رضی ۱۳۱).

### خاتون :

(21.5.38)، این کلمه را همه جا در طی روضات الجنات از جمله مثلاً در ص ۴۰۴  
بسیار مکرر و کشف الحجب علی ماه و الصواب خاتون بدون الف نوشته است و غلط قبیح  
زشت بسیار شنیع بچگانه نوشتن آن مطرداً بصورت «خواتون» در ذریعه و سفینه البحار  
نمیدانم از کجا ناشی شده است، یعنی آیا از یکی از دو مؤلف مزبور است که دیگری

۱- نگاه کنید بهمین جلد ص ۱۵، ذیل «البرج الخشب». (۱.۱).

علی العمیاء متابعت کرده یا یکی از متقدمین بر آنهاست که آندو 'ررا کذاک علی العمیاء' متابعت کرده اند.

## الخاصة والخرجية:

تاریخ السلجوقیه للعماد الکاتب ص ۲۴۷ .

## خانم:

« [امیر تیمور] سرای ملک خانیم و تومان آغا را که تنق نشینان سر ابرده عصمت بودند با اغروق گذاشت » (در حوادث سنه ۷۹۵) ، مقصود استعمال کلمه «خانیم» (که لابد اصل خانم حالیه است) در حدود ۷۹۵ که ظاهراً یکی از قدیمترین موارد استعمال این کلمه است میباشد، تا بعدها شاید ان شاء الله استعمالات قدیمتری نیز از آن بدست بیاید (ظفرنامه شامی ص ۱۲۹ و ۱۳۶).

## خانه فروش:

ای کرده غمت غارت هوش دل ما      درد تو شده خانه فروش دل ما  
سری که مقدسان از آن محرومند      عشق تو فرو کوفت بگوش دل ما  
(گفت؟)

(مرصاد العباد چاپ سنگی ص ۱۵۵)

مثل این میماند که در اینجا و نیز در آن شعر دیگر:

وی خانه فروش ستم آنرا که بر انداخت      انصاف تو امروز بجانش بنخریده  
که گویا در مرزبان <نامه> هم هست<sup>(۱)</sup> ، بمعنی آنکسی است که از جانب دیوان و عدلیه  
(مثل اینکه در اروپا معمول است) می آید و برای اخذ مالیات عقب افتاده یا صادره یا جریمه  
قانونی یا مجرد محض ظلم و ستم خانه و اسباب و اثاث کسی را بزور و تحکم میفروشد.

۱- نگاه کنید به استعمال این اصطلاح در مرزبان نامه ص ۷۳ چاپ تهران . (۱.۱۰)



## خرم آباد:

(13. 4. 39) آقای مینورسکی امروز سواد کتیبه که روی میلی است در حوالی خرم آباد بخط کوفی که هر تسفلد برای ایشان فرستاده است و چند کلامه اش مشکوک بود برای من فرستادند و من هم بعضی کلمات مشکوک آنرا خواندم و مجدداً آنرا برای ایشان پس فرستادم. بعضی کلمات و عبارات این کتیبه بدبختانه محو شده است و کتیبه را کسی که امیر طغرلتکین (؟) [گویا هر تسفلد غلط خوانده و رو نویس کرده و باید «والمسلمین» باشد] ابوسعید برسق بن برسق بن حسینویه (؟) نام داشته و از امراء سلطان محمود بن محمد بن ملکشاه بوده در سنه ۵۱۳ (ظ؟) ساخته یا این کتیبه را روی آن رسم کرده. صورت آنچه از این کتیبه باقی است اینست:

«بسم الله الرحمن الرحيم در عهد سلطان [ش] اها [شاه]  
 مغیث الدنيا والدين [ملك؟] الاسلام و [المسلمین ابو القاسم]  
 محمود بن محمد بن ملکشاه یمین امیر المؤمنین [خلد الله]  
 سلطانه امیر اسفہ سالار کبیر ظہیر الدین والدوله معین الاسلام  
 طغرلتکین ؟: والمسلمین ؟ ابوسعید برسق بن برسق بن برسق  
 ابن حسنوی [ه] ... و رسم بد... که بشا برخواست می ستدند  
 و ... بود بر معجزان و مردمان از ... و باشکایت بودند  
 و هم چنین رسم که حرا بی (ظ کُھجرانی) کرهم ایا: درهم  
 بشا برخواست می ستدند بغیر می ... دان از حر گاه بودن  
 می ... رسم بد ... این معاملات ... سیرتہای کتک سب  
 ابتغاء امرضاة الله تعالى و طلباً لثوابه و اماناً من عقابه و در  
 آن نظر کردند ثبات دوات قاهره ثبتہا لله خواست و زاد